

زوال فرهنگ گاگریو: تحلیل انسان‌شناختی دگردیسی عزاداری و سوگ در میان ایلات بختیاری و بهمئی

سجاد بهمئی^۱

ذوالفقار احمدی اوندی^{۲*}

چکیده

تغییرات فرهنگی در سبک عزاداری به سبب ماهیت تدریجی خود چندان به چشم نمی‌آیند مگر اینکه نگاهی فرایندی به آن‌ها داشته باشیم. در زاگرس میانی و جنوبی که محل اسکان دو ایل بختیاری و بهمئی است تغییرات سبک زندگی طی دهه‌های اخیر به‌وضوح به چشم می‌آیند. در میان افراد ایلات مذکور و در شهرستان‌های ایذه، باغملک و رامهرمز متأثر از گسترش ابعاد هویت مدرن و تغییر سبک زندگی، بخش زیادی از مناسک مرتبط با شیوه زیست سنتی کمرنگ و یا محو شده‌اند و به‌جای آن‌ها عناصر نوین مرتبط با عصر جدید برقرار شده است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که به‌عنوان نماد تغییرات ذکر شده قابل‌رؤیت است آیین سوگواری و عزاداری یا «گاگریو» است. در پژوهش حاضر که به روش اتنوگرافی انجام شده سعی شده است مهم‌ترین تغییرات رخ داده در این زمینه مورد واکاوی قرار گیرد. فنون گردآوری داده‌ها در این پژوهش، مشاهده مشارکتی و مصاحبه است. یافته‌ها نشان می‌دهند سوگ در قالب گاگریو و سرو در میان مردمان این دو ایل کارکرد پیشین را ندارد و از خلال گذار نسلی اهمیت آن کاهش یافته است. سوگ دیگر مانند گذشته از طریق مراسمی باشکوه و خواندن نام طوایف، متوفی و جایگاه بازماندگان در کارکرد دوگانه خود یعنی برساخت تمایزات/ ایجاد همبستگی ایفای نقش نمی‌کند و نمی‌تواند از طریق الزام درونی و مکانیسم جبران، همبستگی اجتماعی را افزایش دهد. بدین ترتیب سوگ در قالب گاگریو و سرو نمی‌تواند همچون گذشته بار بازتولید حیات اجتماعی را به دوش بکشد.

کلید واژگان: سبک عزاداری، گاگریو، سرو، بهمئی، بختیاری.

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۱۸ - 2020/07/08

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۲۷ - 2020/12/17

۱. دکتری جامعه‌شناسی و مدرس گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران.

(sajadbahmaee@gmail.com)

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران.

(zahmadiavendi@gmail.com)

مقدمه و بیان مسئله

تمام پدیده‌های اجتماعی بنابر مقتضیات زمان و بر اساس اختراعات و نیازها و آمد و رفت‌ها دستخوش تغییر و تحول است و ثبات به مفهوم فیزیکی کلمه، در هیچ‌یک از جنبه‌های فرهنگی یافت نمی‌شود و تنها فرهنگ‌های مرده (که آثارشان را از خلال اوراق تاریخ حفريات باستان-شناسی می‌توان دید) ثابت‌اند و گرنه، زندگی جوامع انسانی نمی‌تواند ساکن و ثابت باشد و در نتیجه سنن و آداب و آرزوها و تکنیک و هنر و بالاخره فرهنگ آنان نیز تابع این تطور است. در واقع این تغییر، راز بقاء و هستی فرهنگ است. این تغییر و تحول در زمینه‌های فرهنگی به قدری آرام و کند صورت می‌گیرد که به‌آسانی نمی‌توان متوجه آن شد و از آنجا که زندگی فرد نیز همگام این تغییر بسیار کند است، فرهنگ تقریباً ثابت به‌نظر می‌آید و پی‌بردن به این تغییر وقتی امکان‌پذیر است که مثلاً فرهنگ فعلی را با فرهنگ گذشته مقایسه کنیم. یک برش سی‌ساله، تفاوت لباس، خوراک، آداب و رسوم و زبان را به خوبی نشان می‌دهد (روح‌الامینی، ۱۳۸۷: ۴۴).

تفاوت بارز مردمان اعصار گذشته با انسان‌های عصر ماشین، نوع نگاه به زندگی و پدیده‌های پیرامونی آن است. برای یک آدم قرن بیست‌ویکمی، مرگ یعنی خداحافظی با زندگی، تولد یعنی افزایش جمعیت کره زمین و ازدواج یعنی قراردادی به‌منظور زندگی مشترک تا آنجا که امکان داشته باشد. در این نگرش، واقعیت‌هایی چون تولد، ازدواج، مرگ، کار، جنگ و غیره، با معیارهای صرفاً مادی ارزیابی می‌شوند و عنصر غالب در نوع برخورد آدمیان با واقعیات مذکور، جهان ماده است. اما برای مردمان ادوار گذشته، این مقولات ضمن آنکه یک واقعیت مادی تلقی می‌شدند، بعدی غیرمادی و معنوی هم داشتند که رفته‌رفته چنین نگرش‌هایی منجر به پیدایش آیین‌های گوناگونی در زندگی ابناء بشر گردید. بر این اساس موسیقی در زندگی گذشتگان نه یک هنر بلکه بخش جدایی‌ناپذیری از وجوه مختلف زندگی آیین‌های قوام‌یافته مرتبط با آن، تولید، اجرا و درک می‌شد. مهمترین تجلی‌گاه موسیقی در زندگی بشر قدیم، بزنگاه‌هایی چون تولد، ازدواج، کار، جنگ، مرگ، خشونت‌های طبیعت و راز و نیاز چه از نوع بت‌پرستی و چه از نوع یکتاپرستی بوده است. فرهنگ اقوام ایرانی یکی از مهمترین منابع آیین‌های تمدن بشری است که با توجه به مستندات تاریخی به گذشته‌ای نزدیک به سه هزار سال پیش باز می‌گردد. زبان و فرهنگ اقوامی چون بختیاری، کردی، لری و مازندرانی نشان می‌دهد که اولاً آن‌ها بسیار کهن هستند و ثانیاً ریشه‌های مشترک بسیاری داشته‌اند و همچنان نیز می‌توان رگه‌های مشترک را در زبان و موسیقی آن‌ها جستجو کرد (اردلان، ۱۳۷۶). در واقع اشتراکات میان این اقوام در قالب مناسکی با قدمت کهن خود را نمایش می‌دهد. مناسک را می‌توان به عنوان رفتاری (مذهبی و غیرمذهبی) تعریف کرد

که بسیار رسمیت یافته و قالبی شده باشد؛ در این فراگرد کارکرد اصلی رفتار غالباً دگرگون می‌شود. رفتار اجراکنندهٔ مناسک را اگر بدون درگیری عاطفی در نظر گیریم، به نظر می‌رسد که هیچ‌گونه انگیزه مستقیمی ندارد و تنها واکنشی است در برابر خود مناسک. رفتارهای مناسک‌آمیز ممکن است برای مردمی که این رفتارها را انجام می‌دهند چندان نفعی نداشته باشند اما واقعیت این است که مناسک می‌تواند کارکرد بنیادی تقویت همبستگی گروهی را انجام دهد (بیتس و پلاگ، ۱۳۸۷: ۶۷۷-۶۷۸). در هیچ جامعه‌ای رفتار مناسک‌آمیز تصادفی رخ نمی‌دهد بلکه این رفتار خصلتی سازمان‌یافته و ساختمند دارد. بدیهی است که رفتار مناسک‌آمیز در جوامع گوناگون به صورت‌های متفاوتی سازمان داده می‌شود. این رفتار ممکن است فردی یا جمعی باشد و یا از طریق میانجی‌هایی تحقق یابد (همان: ۶۸۳). مناسک سور و سوگ به‌عنوان دو واقعیت مسلم در زندگی قومی مردمان ایران‌زمین از دیرباز جایگاه مهمی را داشته است. آیین‌های متنوع و همراه با موسیقی که برای جلوه‌دادن سور و سوگ پدید آمده‌اند، حکایت از اهمیت این دو مقوله برای ایرانیان دارد. آیین سور تقریباً در میان تمام اقوام ایرانی به‌یکسان مورد توجه قرار دارد ولی آیین سوگ به دلایل متعدد قومی و مذهبی به‌یکسان مشاهده نمی‌شود. طی سده‌های اخیر در میان مردمان یکجانشین در شهرستان‌های ایذه، رامهرمز و باغملک و عشایر دو ایل بختیاری و بهمنی ساکن در دامنه‌های جنوبی و مرکزی زاگرس در این حوالی، نوع خاصی از موسیقی محلی (گاگریو) به‌عنوان مناسک عزاداری رایج بوده است که در مراسم سوگ و عزاداری از دست رفتگان‌شان، اجرا می‌کنند. توشمال‌ها که اجراکنندگان موسیقی لری و بختیاری در عروسی و عزا هستند و غالباً هم از فلوت و دهل برای اجراهای‌شان استفاده می‌کنند، گاگریو را در مراسم سوگ و با استفاده از اشعار و آلات موسیقی خاص به‌نمایش می‌گذارند و موجبات گسترش غم و تألم خاطر بیشتر در خانواده، خویشاوندان و ایلات بهمنی و بختیاری می‌شوند. متأثر از دیگر حوزه‌های زیست‌جهان عصر جدید، آیین سوگ و محتوای آن در میان این ایلات نیز دستخوش تغییر و دگرگونی شده است، به‌گونه‌ای که مراسم سوگ و عزا از نظر نوع و نحوه اجرا، مدت زمان و سایر عناصر درونی و بیرونی مانند گذشته برگزار نمی‌گردد.

مناطق مورد بررسی

محدوده مورد بررسی در این پژوهش کمربند جغرافیایی در شمال شرق و شرق استان خوزستان است و از نظر تقسیمات کشوری دربرگیرنده شهرهای ایذه، سوسن، دهدز، باغملک،

صیدون، قلعه تل، میداود، رامهرمز، سلطان آباد، ابوالفارس، رودزرد، و جایزان است. شهرستان ایذه واقع در شمال شرقی استان خوزستان می‌باشد. نام قدیمی آن مالمیر بوده است که در سال ۱۳۱۴ با تصویب فرهنگستان ایران، مالمیر به ایذه احیا گردید. ایذه تا قبل از سال ۱۳۱۶ همواره به‌عنوان قسمتی از سرزمین بختیاری جزو استان دهم کشور یعنی اصفهان بوده است. بر اساس سرشماری سال ۱۳۳۵ جمعیت ایذه ۱۹۸۳ نفر برآورد شده است که ازین تعداد ۹۷ درصد روستانشین بوده‌اند، در سرشماری کشاورزی ۱۳۷۵ جمعیت شهر به ۸۱۰۰۰ نفر رسید که از این میان ۵۰ درصد روستانشین بوده‌اند. رشد متوسط سالانه جمعیت در ایذه در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۵ حدود ۱۰ درصد بوده است که بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت در میان شهرهای استان خوزستان بوده است. بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ جمعیت این شهرستان ۲۰۳۶۲۱ نفر می‌باشد و بر مبنای آن حدود ۷۰ درصد مردم شهرنشین بوده‌اند. این شهرستان دارای سه بخش و ۱۰ دهستان می‌باشد که بخش‌های آن عبارتند از بخش مرکزی با ۵ دهستان، بخش دهدز با ۳ دهستان و بخش سوسن با ۲ دهستان، این منطقه در محدوده مختصات جغرافیایی ۳ و ۵۰ درجه تا ۲۱ و ۵۰ درجه طول شرقی و ۲۸ و ۳۱ درجه تا ۵۲ و ۳۱ درجه عرض شمالی قرار دارد که از شمال شرقی به استان چهارمحال بختیاری، از جنوب شرقی به استان کهگیلویه و بویراحمد، از غرب و شمال غربی به شهرستان مسجدسلیمان و از جنوب به شهرستان باغملک جانکی محدود می‌شود. مهم‌ترین ایلات و طوایف ساکن در ایذه شامل: اورک، شالو، سعید، گورویی، سرقلی و عالی محمودی است. جانکی سرزمینی است حذفاصل ایذه و رامهرمز، رودهای دایمی دارد که از کوه‌های شمالی و شرقی آن سرچشمه می‌گیرند. باغملک، میداود، سرگچ هپرو، قلعه تل و مکوند و هفتکل روی هم رفته منطقه جانکی را تشکیل می‌دهند. مهم‌ترین ایلات و طوایف ساکن در جانکی شامل: آل خورشید، ابوالعباسی، بیگدلی، دراویش، کمایی، کلاه کج، سروستانی، گرگیری، میلاسی، سادات حمزه، گزستانی، بارزی، سادات صالح، میداودی، طلاوری، ابوالفارسی، بدرانی، مکوندی، گرمسیری، بهوندی، شیرالی، ممبینی، زنگنه، کردزنگنه، کلهر، قره باغی، آقاجری، کهوایی، جلالی، کرابی، کرد، بختیاری، بهمئی، عالی محمدی و سادات (بیگدلی، ۱۳۸۸). نظر به اینکه جابجایی‌های گروه‌های قومی و ایلات طی دهه‌های گذشته در منطقه مذکور متأثر از نزاع‌های قومی، اصلاحات ارضی، خشکسالی‌ها و پیگیری فرصت‌های نوین اشتغال رخ داده است محدوده اسکان این طوایف تغییرات قابل توجهی را به خود دیده است. به‌عنوان مثال می‌توان جریان تدریجی کوچ از حوالی لیکک و مناطق شمالی‌تر در استان کهگیلویه را مشاهده کرد که بر مبنای آن برخی از تیره‌های بهمئی به سوی مناطق مرکزی جانکی گرمسیر مهاجرت

کرده‌اند. محمدموسایی‌های ساکن شده در میداود (که در گذشته ممبینی‌ها سکنه اصلی آن بودند) نمونه‌ای از این گروه‌های مهاجرند. در جنوب منطقه جانکی، رامهرمز قرار دارد. رامهرمز در سال ۱۳۱۶ به‌عنوان شهر از سوی وزارت داخله شناخته شد و تا پیش از آن به همراه بهبهان به عنوان جزئی از ولایت فارس مطرح بوده است. رودزرد ماشین، ابوالفارس و سلطان آباد سه بخش اصلی رامهرمز هستند. این شهر تماماً گرمسیر است اگرچه در شمال و شرق آن در حوالی ابوالفارس دمای هوا کمی تعدیل می‌شود. رامهرمز از حیث تنوع اقوام ساکن در آن، در شرق خوزستان منحصر به فرد است. زیرا از یک‌سو برای سالیان متمادی سرحدات جنوبی بختیاری بوده است و از سوی دیگر مقصد مهاجرت طوایف و تیره‌های مختلف کهگیلویه، قشقایی و عرب بوده است. رامهرمز در شرق استان خوزستان و در مرز کوهستان و دشت، همواره مجزاکننده‌ی عشایر عرب، لر و قشقایی بوده است. همین موقعیت سبب شده است که در گذر زمان خانوارهایی بصورت جداگانه از مناطق مختلف مهاجرت کرده و بافت شهری قدیم رامهرمز را شکل دهند. وجود رودخانه‌های دائمی پرآب الله و مارون، زمین‌های حاصلخیز و باغات مرکبات در رامهرمز امکان زندگی در این شهر را فراهم کرده بود. در گذر زمان برخی از خانوارهای قشقایی و بیلاقی نیز به این جمع افزوده شدند. کوه‌های بختیاری در منطقه رامهرمز همچون مرزی طولانی دشت‌ها و جلگه‌های پست استان خوزستان را از مناطق کوهستانی نیمه گرمسیر شمال شرقی استان جدا می‌کند. منسوب به آنجا را رومزی می‌گویند و عمده اقوام و طوایف ساکن در آن یا بومیان و ساکنان قدیمی آن شامل لرهای مهاجر کهگیلویه، بیلاقی، قشقایی، بهبهانی، کلانتر، هرمزی، دهقان، رخشنده، صمیمی، شاکری، و رفیعی، روشنفکر، معمار، دزفولی و... اند. یا اقوامی‌اند که ساکنان مناطق همجوار و روستاهای تابعه آن بوده‌اند (که در برخی موارد هم طایفه یا عضو گروه قومی جانکی‌اند) و یا مهاجرانی از جایز، سلطان آباد، ابوالفارس، صیدون، مریچه و دیگر مناطق‌اند و شامل یوسفی، قنواتی، شیرالی، شولی، لرکی، دراویش جانکی، محمدیان، مالکی، خمیسی، حمیدی، پلیمی، بن رشید، کمایی، میراحمدی، نریموسا، احمدی، اسکندری، آقایی، علادینی، بیگدلی، طلاوری، کلاه کج، خلیلی، ممبینی، نریمانی، ویسی، مساعد، بیگدلی، آل خمیس، و... می‌باشند. جمعیت رامهرمز در سرشماری سال ۱۳۳۵ حدود ۷۰۰۰ نفر بوده است که در سال ۱۳۷۵ و با آهنگ رشد متوسط سالیانه حدود ۴ درصدی به ۳۷۲۲۱ نفر رسیده است (قاسمی و دیگران).

پیشینه تحقیق

معمدیان دهکردی (۱۳۸۹) پایان‌نامه خود را با عنوان « بررسی موسیقی شادمانه و مراسم عروسی در ایل بختیاری؛ نوازندگی ساز کمانچه در آواز دشتی» انجام داده است. این رساله به بررسی موسیقی شادمانه و عروسی در ایل بختیاری به عنوان بزرگترین جامعه عشایری ایران می‌پردازد و در این راه به مسائل پیرامونی اعتقادی، فرهنگی و تاریخی‌ای که مؤثر بر نوع رویکرد ایل بختیاری به مسئله عروسی و موسیقی و نواهای شادمانه است نظر می‌کند. زیرا که موسیقی بختیاری با تمام تار و پود زندگی این مردم عجین است و بدون موسیقی بسیاری از آیین‌های بختیاری و زندگی مردم فاقد معناست. تأثیر بی‌بدیل موسیقی بختیاری بر زندگی مردم و همچنین عدم وجود منابع مکتوب کافی در مورد ویژگی‌های موسیقایی این منطقه عامل اولیه ضرورت توجه به این موضوع بوده است. این رساله مشتمل بر موقیعت جغرافیایی منطقه، رقص (بخشی از آیین‌هاست و آیین نیز تبدیل یک محتوای اساطیری به عمل است) و نمادشناسی آن، اشعار و نحوه برگزاری مراسم عروسی، نوت‌نگاری، آوانگاری اشعار و تجزیه و تحلیل تعدادی از مقام‌های راست (شادمانه) این منطقه به انضمام تصاویر سازها و برخی از رقص‌ها می‌باشد.

ابراهیمی (۱۳۹۳) پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را با عنوان «رویکرد مردم‌شناختی به موسیقی آئینی بختیاری: مطالعه موردی منطقه کوه‌رنگ استان چهارمحال و بختیاری» انجام داده است. یافته‌های این پایان‌نامه نشان می‌دهد که در گستره‌ی پهناور ایران، گونه‌های متنوع فرهنگ اقوام ایرانی وجود دارد که هر یک، به‌رغم وجود اشتراکات فرهنگی، ویژگی‌های یگانه‌ای دارند. شناخت و معرفی این ویژگی‌ها، بخصوص در فرهنگ‌های کمتر شناخته شده، به‌عنوان جزئی از کل فرهنگ ایرانی ضروری به نظر می‌رسد. عشایر کوچنده بختیاری نمونه‌ای از صاحبان این گونه فرهنگ‌ها هستند. در میان جنبه‌های مختلف زندگی عشایر بختیاری به‌نظر می‌رسد که موسیقی توانسته است رابطه‌ای تنگاتنگ با نحوه معیشت این مردمان برقرار کند تا جایی که در هر فعالیتی موسیقی به نوعی نمود پیدا می‌کند. از آنجا که موسیقی خود از عناصر مهم فرهنگ محسوب می‌شود، می‌تواند دستمایه‌ای در شناخت هر چه بیشتر فرهنگ بختیاری قرار گیرد. در این راستا، اتنوموزیکولوژی که به بررسی ابعاد مختلف موسیقی بومی آن مردم و روابط آن در درون همان فرهنگ می‌پردازد می‌تواند چشم‌اندازی نو را به روی شناخت موسیقی این منطقه بگشاید. با مطالعه‌ی نواها و آهنگ آوازها و تطبیق آن با مضمون ترانه‌ها و سایر ابعاد فرهنگ بختیاری می‌توان به بازتاب‌های فرهنگی در موسیقی پی برد. حتی می‌توان فهمید که سازها پرتوی از ارتباطات فرهنگی و نحوه‌ی شکل‌گیری سبک‌های موسیقایی بر اساس اقلیمی خاص هستند. در این میان آئین‌ها یکی از شاخص‌ترین تجلی‌گاه‌های این آواها و نواها هستند. شاخه هفت‌لنگ ایل بختیاری از جمله عشایر کوچنده است که همچنان آثاری از اصالت موسیقی آئینی در مراسم جشن، کار و گردهمایی (شاهنامه خوانی) را حفظ کرده است. پژوهش حاضر، به روش توصیفی - تحلیلی و از

طریق گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و میدانی، می‌کوشد ارتباط موسیقی و نحوه اجرای آن در مراسم آئینی، ارتباط نحوه اجرای نواها با مضمون آئین، ارتباط انتخاب ساز با نواها و مضمون آئین و ارتباط موسیقی با سبک زندگی و شرایط محیطی اجرای آئین را مورد بررسی قرار دهد. مشخص کردن موسیقی به‌عنوان یک هنر و ارتباط آن با شیوه زندگی و باورها، شناخت هر چه بیشتر ابعاد مختلف موسیقی آئینی بختیاری و مطالعه‌ی آن به‌عنوان یکی از جنبه‌های غالب در آئین‌ها از اهداف دیگر این پژوهش است.

هادی شهنی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه خود به بررسی و تحلیل ساختاری و درون‌مایه‌ای سوگ سروده‌های بختیاری پرداخته است. سوگ، واقعیتی مسلم در زندگی هر فرد است که بیان غم ناشی از آن در هر انسانی متفاوت است. سوگ سرود به‌عنوان یکی از راه‌های انتقال این احساس قدمتی به درازای طول تاریخ دارد. سوگ سروده‌های بختیاری نیز جزئی از این پیشینه و بخشی مهم و جدا نشدنی از ادبیات اقلیمی بختیاری هستند که فرهنگ مردمان بختیاری و زوایای زندگی ایلیاتی و طبیعی آن‌ها در این سروده‌ها منعکس شده است. این سروده‌ها توصیف ویژگی‌های شخص در گذشته در قالب تک بیت است و به‌صورت گروهی خوانده می‌شود و یکی از آیین‌های اصلی مراسم عزا می‌باشد. سوگ سروده‌ها حاوی آیین‌هایی هستند که از باستان به یادگار مانده‌اند. این سروده‌ها به صورت شفاهی نقل می‌شوند و به‌نظر می‌رسد به‌دلیل ثبت و تدوین نشدن بسیاری از ابیات آن‌ها و به فراموشی می‌روند. با توجه به اهمیت این سروده‌ها در عزاداری‌های بختیاریان و نیز مهجور ماندن آن‌ها، پژوهش حاضر در بردارنده‌ی تعدادی از این سروده‌هاست.

در قیاس با پژوهش‌های پیشین، در این پژوهش وسعت منطقه مورد مطالعه بیشتر است و سه شهرستان و بیش از ده شهر را مورد توجه قرار می‌دهد که گستره جغرافیایی آن‌ها از سرحدات جنوبی محل سکونت ایل بهمئی در شرق خوزستان آغاز می‌شود و تا دهدز به‌عنوان بیلاق بسیاری از طوایف بختیاری امتداد می‌یابد. علاوه بر این، دو ایل بزرگ بهمئی و بختیاری در کانون توجه این پژوهش هستند در حالی که در سایر پژوهش‌های انجام‌شده تنها به یک مورد از ایلات آن‌هم با دامنه محدود به چند طایفه توجه می‌شد.

تغییرات اجتماعی در مناطق مورد مطالعه

تغییر مناسک عزاداری، متأثر از تغییرات اجتماعی و گسترش سبک زندگی و هویت مدرن در ایران رویدادی فراگیر است و منحصر به مناطق مورد مطالعه نیست. در میان ایلات و عشایر ساکن در مناطق روستایی و شهری زاگرس جنوبی و در شمال و شرق خوزستان که دو ایل بزرگ بختیاری

و بهمنی سکونت دارند نیز تغییرات گسترده‌ای در سبک زندگی رخ داده که تغییرات مناسک عزاداری به‌عنوان بخشی از آن محسوب می‌گردد. اگرچه برخی پژوهشگران از تغییرات اخیر در مناسک عزاداری و سوگواری به‌مثابه یک آسیب و مسئله سخن رانده‌اند ولی در یک نگاه کلی‌تر همه این موارد بخشی از فرایند گسترش سبک زندگی و هویت مدرن است. تغییرات رخ داده در مناسک عزاداری این مناطق هم در شکل و هم در محتوا قابل‌رؤیت است. فرایند مدرنیزاسیون، گسترش شهرنشینی، تأثیر رسانه و آموزش نوین و تغییرات اقتصادی و صنعتی در این مناطق، همراه با مهاجرت و تغییرات جمعیت شناختی سبب شده است از تمرکز جمعیتی و اشتراکات فرهنگی در این مناطق کاشته شود و بافت اجتماعی این مناطق از حالت سنتی پیشین به شکل مدرن و حتی شبه‌مدرن کنونی (نیمه مدرن - نیمه سنتی) درآید. علاوه بر این، گسترش شهرنشینی، تغییر روحیات و تغییر نگرش مردم جامعه نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی و فرهنگی را سبب شده است. دگرگونی‌های رخ داده، شکل‌گیری هویت و منابع هویت‌یابی برای نسل‌های جدید را متأثر کرده و تفاوتی آشکار در این زمینه میان دو نسل به چشم می‌خورد. به تعبیر گیدنز (۱۳۸۰)، مدرنیته چهارچوب حفاظتی جامعه سنتی را از جا کنده و با دگرگون کردن و تضعیف منابع هویت-ساز سنتی، فرایند هویت‌سازی را در جهان کنونی متمایز از گذشته کرده است. در جامعه در حال گذار مورد مطالعه در زاگرس جنوبی و مرکزی، هویت سنتی و مؤلفه‌های آن به قوت گذشته و نفوذ پیشین باقی نمانده است. در چنین وضعیتی بدیهی است با حضور اینترنت و فضای مجازی، گسترش شبکه‌های اجتماعی، و کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌ای، منابع متعددی در هویت‌یابی افراد اثرگذار می‌شوند و این امر افراد را به‌سوی هویت‌یابی مدرن هدایت می‌کند. درواقع جامعه نوین را می‌توان جامعه‌ای دانست که منطق رسانه بر آن حاکم است و رسانه به یکی از ابزارهای اصلی بر ساخت هویت تبدیل شده است (کوپرا و گاجالا، ۲۰۱۲).^۱ مساله تغییرات مناسک عزاداری نیز از همین منظر، ناشی از منطق درونی این آیین‌ها و رابطه عمیق و وسیع آن‌ها با زندگی روزمره و جریان‌های آن است. در پیوند با تغییرات اجتماعی زندگی روزمره، شورانگیزی مناسک عزاداری در میان دو ایل بختیاری و بهمنی جای خود را به مراسمی رسمی می‌دهد که از نظر زمان و مکان محدودتر از گذشته است و کیفیت برگزاری‌اش از نظر میزان هزینه، نحوه مشارکت بستگان و خویشاوندان و دفعات و زمان حضور بر مزار متوفی تغییر کرده است.

^۱ - Chopra and Gajjala

روش‌شناسی

معنای تحت‌اللفظی مردم‌نگاری، توصیفی از مردم و فرهنگ‌هاست. فرهنگ مفهومی محوری در تحقیق مردم‌نگاری است (گال و همکاران، ۲۰۰۳). تحقیق مردم‌نگاری به‌لحاظ علمی بر اساس روش‌شناسی‌های موجود در علوم انسانی می‌تواند در طیفی وسیع‌تر که در یک طرف آن ایده کمی و در طرف دیگر ایده کیفی است، انجام پذیرد (ایمان، ۱۳۸۸). در پژوهش حاضر روش نمونه‌گیری هدفمند مورد استفاده قرار گرفته است و مشارکت‌کنندگان برحسب آگاهی و روشنی بخشی احتمالی‌شان در زمینه تغییرات سبک عزاداری و سوگ سروده‌ها و از افرادی که در ساختار ایلی جزو تیره‌ها و طوایف ایلات بختیاری و بهمنی محسوب می‌شوند انتخاب شدند. بر این اساس تعداد مشارکت‌کنندگان پژوهش ۱۷ نفر است و فرایند مصاحبه تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. مصاحبه‌شوندگان از دو جنس مرد و زن هستند و ساکن سه شهرستان رامهرمز، ایذه و باغملک هستند. روش گردآوری داده‌ها مبتنی بر مشاهده مشارکتی و مصاحبه نیمه ساختار یافته است. بر اساس دیدگاه مرتنز^۱ (۲۰۰۵) تأیید همکاران به‌عنوان مهم‌ترین ملاک اعتبار در نظر گرفته شد. مهم‌ترین سؤالات پژوهش حاضر عبارتند از:

- ۱- مهم‌ترین شیوه‌های عزاداری در میان عشایر بختیاری و بهمنی چه بوده‌اند؟
- ۲- مهم‌ترین مضامین و معانی موسیقی و سوگنامه‌های مورد استفاده در عزاداری در میان افراد ایلات بختیاری و بهمنی چه هستند؟
- ۳- فرایند تغییرات شکل و محتوای موسیقی حزن‌انگیز و سوگ سروده‌ها در این دو ایل چگونه بوده است؟

یافته‌های پژوهش

تا قبل از اجرای سیاست‌های اسکان اجباری، عشایر بختیاری و بهمنی دائم در حال کوچ بودند و در بسیاری از موارد حضور در ییلاق و یا ایلراه مشترک سبب شکل‌گیری قبرستان‌های مشترک می‌شد. مشاهده نام‌های خانوادگی مختلف بر روی سنگ‌های این قبور (با در نظر گرفتن ساختار وابستگی تیره‌ها و طوایف) موید این مطلب است. نمونه این امر در شهرستان‌های ایذه و باغملک وجود قبرستان‌های مشترک شهسوار و قبرستان دامنه‌های غارون است که عشایر شهرستان به‌طور مشترک در هنگام کوچ به منطقه گرمسیر یا ییلاق جهت دفن مردگان خود از آن استفاده می‌کردند.

¹ Mertens, D.M

مشارکت‌کننده‌ای که خود پیش از این دامدار بوده و اینک شهرنشین شده، تجربه خود را چنین بیان می‌کند:

«سال ۴۶ (خورشیدی) وقتی که داشتیم از کوه‌های اطراف رستم‌آباد رامهرمز می‌رفتیم به سمت غارون، مادرم بیمار بود. کاری هم از دست مون بر نمی‌اومد برایش. دکتر گفته بود درمان نداره. حاضر هم نشد بمونه پیش فامیل هامون توی شهرهای اطراف، با ما اومد تا غارون. اونجا رحمت خدا رفت. مجبور شدیم همون جا خاکسپاری رو انجام بدیم» (زن، ۵۹ ساله).

اسکان اجباری و یا داوطلبانه عشایر در زمان پهلوی اول و به‌ویژه پهلوی دوم موجب به وجود آمدن آبادی‌های طایفه‌ای و گهگاه تیره‌ای در شهرستان‌های مورد مطالعه گردید به‌گونه‌ای که هر طایفه قبرستان متعلق به خود را دارا بود و این تفکیک تا به امروز وجود دارد. یکی از مصاحبه‌شوندگان این فرایند را این‌گونه روایت می‌کند:

«قبلاً قبرستان طایفه نوروزی‌ها روستای ترشک بخش سوسن بوده ولی بعداً نوروزی‌ها اومدند خنگ‌اژدر و قبرستان‌شون چگا شد، دیگه الان از اون استفاده نمی‌کنن. کسی ازشون اونجا نموند که بخواد بره اهل قبور» (مرد، ۴۰ ساله).

در شهرستان رامهرمز نیز تأثیرپذیری زندگی عشایر از سیاست‌های اسکان اجباری خود را نشان می‌دهد. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این باره می‌گوید:

«بهمئی‌های گرمسیر ساکن اطراف رامهرمز از همون اول بیشتر کشاورز بودن تا دامدار، اما همون تعدادشون هم که گله داشتن و کوچ می‌کردن می‌رفتن به سرحدات غارون، دو سه ماهی اونجا بودن و دوباره برمی‌گشتن به مناطق جنوبی‌تر در حوالی رامهرمز و بهبهان. اینجا رو سرزمین آبا و اجدادی می‌دونستن و حتماً برمی‌گشتن. مرحوم پدرم نقل می‌کرد که رضاخان شخصاً سال ۱۳۰۴ اومد این منطقه برا سرکوب و توی کتاب خاطرات و سفرنامه‌اش هم هست. از اون موقع به بعد مانع می‌شدن که کوچ انجام بشه» (مرد، ۷۹ ساله).

همان‌گونه که خانم شبان‌پیشه (۱۳۹۴) در پایان‌نامه‌اش با موضوع مطالعه تغییرات فرهنگی در عشایر اسکان‌یافته ایل قشقایی، تغییرات ناشی از اسکان اجباری عشایر در ابعاد نظام خویشاوندی، آموزشی، بهداشتی، اعتقادی، رفاهی، رسانه‌گروهی، نظام ارتباطی، نظام قشربندی و نظام تعاملی را مورد تأکید قرار داده، می‌توان گفت تغییرات در ابعاد مورد نظر در ایلات بختیاری و بهمئی نیز در این پژوهش مورد تأیید قرار گرفته است. در گذشته اجتماعات این دو ایل (بهمئی و بختیاری) نشان از یک ساختار کاملاً سنتی می‌داد جامعه عشایری که در آن الگوهای خویشاوندی نقش مهمی را بازی می‌کنند. در واقع وجود الگوهای خویشاوندی سنتی از شاخص‌های عمده‌ی جوامع سنتی حتی در حال توسعه است. در ایلات مورد مطالعه، وجود روابط چهره به چهره، همیاری و همکاری در امور مختلف اقتصادی- اجتماعی از مشخصه‌های عمده روابط خویشاوندی است. به دنبال اسکان اجباری عشایر بختیاری و بهمئی انسجام روابط خویشاوندی به دلیل اسکان در روستاها و شهرهایی با فاصله از هم متأثر شد و از شدت پیوندها در سطوح ایل و طایفه کاسته شد و بیشتر در حد تیره باقی ماند، ضمن اینکه گاه در یک روستا بنا بر اقتضات مختلف افراد چند طایفه یا بخشی از افراد چند طایفه یا تیره ساکن می‌شدند که این مورد نیز از زمینه‌ها کاهش انسجام درون ایلی و درون طایفه‌ای به-شمار می‌رود. مثلاً دهستان هلايجان در ایزده نماینده‌ای از تنوع قومی این شهرستان است و خانوارهایی از تیره‌های مختلف در آنجا ساکن‌اند. و در سلطان‌آباد رامهرمز، خانوارهایی بومی در کنار شیرالی‌ها، قنواتی‌ها و بهمئی‌ها سکونت دارند روند کاهش انسجام متأثر از عوامل مختلفی بوده که از حوصله این نوشتار خارج است اما در نتیجه این کاهش همبستگی درون طایفه‌ای تغییرات فرهنگی و اجتماعی مشهود است. برای مثال، ازدواج و انتخاب همسر که در گذشته امری درون‌گروهی و بیشتر در سطح کربو و تیره بود به تدریج در نتیجه فرصت‌های نوپدید متأثر از دگرگونی در مکان‌گزینی و همچنین کاهش دامنه و شدت نفوذ خویشاوندان و تضعیف طایفه‌سالاری، تنوع طایفه‌ای بیشتری را به خود دید. خوانین و بزرگان طوایف نیز در این موضوع مشارکت داشته‌اند و نمونه‌های فراوانی را از این همراهی با سایر افراد طایفه می‌توان مشاهده کرد.

تغییرات به اینجا ختم نمی‌شود و می‌توان اضافه کرد که قبلاً خانواده پدرمکانی بود یعنی افراد پس از ازدواج باید با گروه پدر زندگی می‌کردند ولی اکنون در میان ایلات مورد مطالعه ازدواج نومکانی رایج‌تر گشته است. دیگر اینکه نوع خانواده از گسترده به هسته‌ای تبدیل شده است و هر خانواده‌ای نسبت به مسائل خود به تنهایی تصمیم می‌گیرد و این چنین خود را تا اندکی از سلطه روابط خویشاوندی رها کرده است. مصاحبه‌شوندگان نیز مکرر از کم‌رنگ شدن و تضعیف روابط

خویشاوندی و فامیلی سخن می‌گویند. یکی از مصاحبه‌شوندگان تضعیف روابط خویشاوندی را این-گونه روایت می‌کند:

«مراسمات عزاداری امروزه با گذشته خیلی فرق کرده... قبلاً آدم‌ها خیلی بهم نزدیک بودند به هم وابستگی داشتن. اصلاً قدیم بدون همکاری با هم نمی‌شد زندگی کرد. مردم همدیگر رو دوست داشتن و با هم در کاراشون همکاری داشتن. الان اینطوری نیست همچی برعکس شده زندگی‌ها خصوصی شده، آدم‌ها توی خودشون. در کنار همند ولی دور از همند. مثلاً نمونه‌اش همین قضیه سرباره هست. در گذشته وقتی یه نفر می‌مرد مردان هر کر و باو (بوو یا بو)^۱ یک دام رو به‌عنوان کمک خرج مراسم برای خانواده صاحب عزا می‌بردند و در تهیه غذای مراسم یاریش می‌کردند. الان همه چی برعکس شده. صاحب‌عزا موقع تدفین باید بفکر غذای مهمانان باشه» (مرد، ۵۵ ساله).

علاوه بر تضعیف روابط خویشاوندی، اسکان عشایر موجب کم‌رنگ شدن جایگاه‌ها در سلسله‌مراتب اقتدار خانواده و برهم خوردن ساخت قدرت در خانواده گردید به‌ویژه آنکه این اسکان به‌تدریج موجب گسترش خانواده هسته‌ای گردید. خانواده هسته‌ای به دور از نفوذ گروه‌های خویشاوندی موجب دگرگونی در نظام خانواده در سایر حوزه‌های دیگر مانند میزان پابندی به رسومات، باورها و تعاملات اجتماعی گردید. یکی از مصاحبه‌شوندگان این تغییرات را این‌گونه روایت می‌کند:

«الان همه داخل مراسم تشییع جنازه و مجلس فاتحه‌خونی شرکت نمی‌کنند، قبلاً حضور اعضای تیره و طایفه پر رنگ‌تر بود، الان هر پسری ازدواج می‌کنه برای خودش یه خانواده میشه و سریع از پدر و مادر جدا می‌شه و میره برای خودش زندگی می‌کنه، اصلاً نمی‌دونیم چند تا بچه داره، بچه‌هاش کی‌اند، اکثراً دیگه داخل

^۱. در ساختار سیاسی اجتماعی ایل بختیاری هر اولاد مرکب از چند مال یا "کر و باو یا بو" است. هر اولاد بر چند مال تقسیم می‌گردد. در واقع هر اولاد مرکب از چند مال است که عملاً تشکیل یک خانواده هم خویشاوند را دارد. مال تنها واحد عینی ایل است که در مقطع زمانی و مکانی قابل رویت می‌باشد.

مراسمات بندرت پیداشون میشه مگر فامیل درجه یک‌شون بمیره، می‌تونن ببینیش» (مرد، ۴۸ ساله).

اسکان عشایر در مناطق مورد مطالعه نسبت به مناطق دور از دسترس پیشین، فرصت‌های نوینی را برای افراد مهیا کرده است. به‌ویژه فرصت بهره‌گیری از ابزارها و امکانات مرتبط با تکنولوژی ارتباطی و یا ابزارهایی مانند طبل و دمام و سنج. این ابزارها سرعت تغییر را شتاب دادند و تنوع در فرایند جامعه‌پذیری را سبب شدند. به‌عنوان مثال بهره‌گیری از تلفن همراه هوشمند و یا اکوهای کرایه، سنج و دمام و طبل از نظر مشارکت‌کنندگان منشأ تغییرات مهمی بوده است. یکی از مصاحبه‌شوندگان تغییرات ناشی از ورود را این‌گونه روایت می‌کند:

«قبلا مردم نونستن (نمی‌دونستن) تلفن چنه (چه هست). الان بینی (می‌بینید) همه دنیا منش جمع ایوبه (در آن جمع می‌شود). علاوه بر این صدای طبل الان بیشتر از صدای شیون خانواده متوفی به گوش ایرسه (می‌رسد). انگار سر و صدا غیر طبیعی برا عرض اندام مهم‌تر از عزاداری اصیله. الان مردم گاگیو داخلی گوش می‌بینن و برا لذت نگاهش می‌کنن قبلا باش ایگریوستیم (با آن گریه می‌کردیم)» (مرد، ۵۲ ساله).

ورود رسانه‌های صوتی و تصویری به مناطق اسکان‌یافته عشایری منشاء تغییرات بسیار زیادی بوده است که این تغییرات برای بعضی از مناطق که مدت زیادی از اسکان‌شان می‌گذرد بیشتر و تاثیرگذارتر بوده است. در واقع رسانه‌ها نقش مهمی در کاهش روابط خویشاوندی و تعاملات آنان دارند. این امر موجب کاهش روابط خویشاوندی (صله‌رحم) شده است. یکی از مصاحبه‌شوندگان تغییرات ناشی از مدرنیزاسیون را این‌گونه روایت می‌کند:

«در گذشته رسم بود که اقوام هم در پرداخت هزینه‌های مراسم سوم، هفته و چهلم علاوه بر کمک مالی به بازماندگان، با صاحب‌عزا همدردی واقعی و دلسوزانه‌ای داشتند و تا جایی که در توان داشتند به بازماندگان یاری می‌رسانند. ولی الان اینطوری نیست، الان طوری شده بعد از مراسم تدفین، یک مجلس ختم می‌گیرن، یک هزینه‌ای به عنوان سرپاره می‌دند و هر کی میره دنبال کار خودش... بیشتر شکل مراسم صوری شده و کارکرد قدیمی خودش رو از دست داده... اکثر شرکت‌کنندگان

در مراسم هم اغلب از برگزاری مراسمات فاتحه‌خوانی شکوه می‌کنند ولی به خاطر سنتی که در منطقه حاکمه، مجبور به شرکت در مراسم می‌شن، در واقع اجبار اونا رو به مراسم می‌کشونه... بنظرم دلیلش اینه که قدیمیا بهم وابسته‌تر بودند، احتیاجات باعث می‌شد اونا بهم نزدیکتر و وابسته‌تر باشن، پیشرفتی که در حوزه تکنولوژیکی به وجود اومده همه رو از هم جدا کرده... دیگه افراد بهم وابسته نیستند... خود من فقط توی مراسمات فاتحه‌خونیه که فامیلای نزدیکم رو می‌بینم» (مردان، ۵۵ ساله).

مصاحبه‌شونده دیگری تأثیر مدرنیزاسیون و رسانه بر تغییرات گاگریو را این‌گونه روایت می‌کند؛

«وقتی یکی از اقوام فوت می‌کرد کسی تا سال تلویزیون روشن نمی‌کرد، لباس سیاه از تن در نمی‌آورد حتی بعضیا روابط زناشویی را تا سال قدغن می‌کردند و هرگونه مراسم نامزدی یا عروسی ممنوع بود... ورود تکنولوژی و تغییرات فرهنگی موجب شده که ذهنیت افراد هم تغییر کنه. نمی‌مونن تا چهلیم و سال. سر سه روزه تلویزیون رو روشن می‌کنن تا ببینن اخبار چه می‌گه، بچه‌ها روشنش می‌کنن تا ببینن ادامه سریال چه شده» (مرد، ۳۵ ساله).

سوگواری ایلات بختیاری و بهمئی یکی از نمایشی‌ترین انواع تعزیه و تاثیربرانگیزترین انواع عزاداری است که نمونه آن را در کمتر جایی می‌توان یافت. حتی در دوره‌های مختلف تاریخی مورد توجه جهانگردان، سیاحان خارجی به طرز شگفت‌انگیزی جلب توجه نموده است. هنگامی که فردی از دنیا می‌رود فریادهای ووی ووی (voy voy) زنان و هی بومی هی گومی (hay bovmay hay govmay) در سوگ مردان چنان جانگداز و دلخراش و بلند و رسا که بلافاصله، تمامی اهل آبادی و روستاهای اطراف را که همگی ارتباط خویشاوندی تنگاتنگ دارند، از واقعه مصیبت مطلع نموده و فوراً در می‌یابند که کسی بدرد حیات گفته است، لذا همگی دست از کار و فعالیت کشیده و بر جنازه حاضر می‌شوند. گاگریو از سوزناک‌ترین انواع عزاداری‌ها است به دلیل اینکه ماده اصلی اشعارش را احساس و عاطفه تشکیل می‌دهد جزء ادبیات غنایی محسوب می‌گردد ولو اینکه در پاره-ای موارد صبغه حماسی نیز ملاحظه می‌گردد (شهریاری، ۱۳۹۶: ۱۱۴). یکی از مصاحبه‌شوندگان با اشاره به تغییرات رخ داده در مضامین و محتوای عزاداری سنتی و سوگ سوده‌ها می‌گوید:

«قبلا ووی ووی کردن یا لیک زدن و سروه گفتن خیلی مهم بود. همه بلد بودیم بخونیم. عار بود برامون بلد نبودن. افتخار هم می‌کردیم وقتی می‌خوندیم. الان دیگه اینطور نیست. اولاً دیگه خیلی دخترای امروزی بلد نیستن و دل نمیدن به این چیزا. دوما اون‌ها که بلده و جوونه عیبه براش سروه بگه و گاگریو. کسر شان می‌دونن. سوم اینکه دیگه مردم از ته دل گریه نمی‌کنن برای کسی. میگن قلب مون خراب میشه یا چشم مون آب مروارید میاره» (زن، ۴۱ ساله).

موسیقی و گاگریو ایلات بختیاری و بهمنی ریشه در نگرش، اخلاق، روحیه و عناصر و مؤلفه‌های طبیعت و جغرافیای آنان دارد. به‌طوری کلی موسیقی ایلات یاد شده ریشه در باور و فرهنگ مردمان آن دارد و از طرفی متأثر از طبیعت دوگانه آن‌ها یعنی کوهستان‌های زاگرس و دشت‌نشینی است که هر کدام حال و هوای فرهنگ بومی، اجتماعی، اقلیمی، آداب و رسوم، آیین و مناسک خود را دارند. نواها و آهنگ‌های محلی، بازتاب بسیار درخشان احساسات گوناگون مردم آن مناطق است و بیشترین تأثیر را بر همان مردم و در میان همان مردم دارد. در هر دیاری، نواها و آهنگ‌ها و ترانه‌هایی وجود دارد، که با دل و جان و روح مردم آن خطه، بی‌آنکه بخواهند و یا موسیقی و ترانه را بشناسند، انس و الفت و پیوندی حیرت‌انگیز دارد. در واقع تأثیر آن نواهاست که شور و حالی به آنان دست می‌دهد و تارهای وجودشان را به لرزه در می‌آورد، آنچنان که گاه بی‌اختیار اندوهگین یا شاد می‌شوند و گاه به رقص و پایکوبی برمی‌خیزند. موسیقی بختیاری که یکی از مهمترین موسیقی نواحی ایران محسوب می‌شود (مددی، ۱۳۷۹). در همین راستا موسیقی نزد دو ایل بختیاری و بهمنی از جایگاه و اهمیت ویژه برخوردار است و حضورش در فرایند جابجایی‌های فصلی نمود بارزی داشته است. در میان بهمنی‌ها «یاریار» که مویه‌ای خفیف بر غم هجران و دشواری بار فراق است قدمتی کهن دارد. اشعاری که در این موسیقی مورد استفاده قرار می‌گیرند نیز آهنگین‌اند و در پیوند با مظاهر طبیعت‌اند. قواعد اخلاقی و اصول اعتقادی در آن‌ها لحاظ شده‌اند و کرامت انسانی را مدنظر دارند. و همانطور که بهمن بیگی (۱۳۷۴) می‌گوید: «موسیقی ایل با عیاشی‌های رذیلانه آمیزش نداشت، موسیقی از پستان نجیب و سخاوتمند طبیعت شیر می‌نوشید و جان می‌گرفت». موسیقی مقامی بختیاری نیز ملهم از نای چوپانان، لالایی مادران، ترانه‌های عاشقانه، مظاهر طبیعت، نوای کار و فعالیت، حوادث و اتفاقات زندگی پرمشقت ایلی است. این نوع موسیقی پایه پای

شکل‌گیری اجتماعات در گذر زمان و در بستر حوادث تلخ و شیرین تکوین و تکامل یافته است (کیانی هفت لنگ، ۱۳۸۹).

گاگریو کلمه‌ای مرکب از دو مصدر «گودین و گریوستن» معادل گفتن و گریستن فارسی است (غفاری، ۱۳۸۸). در میان بختیاری‌ها بیشتر از همین لفظ برای اشاره به موسیقی هنگام عزاداری و گریستن استفاده می‌شود هرچند متأثر از همجواری با ایلات همسایه و همجوار گاه واژگان دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بهمئی‌ها بیشتر از لفظ «سرو» برای اشاره به مناسک عزاداری عزیزان بهره می‌گیرند و در برخی مناطق دوندال نیز متداول است و در کل به آن «سروخوانی» یا «دونگ دال» نیز می‌گویند. گاگریو و سرو هم مردانه است و هم زنانه. گاگریوای زنانه بیشتر مبتنی بر احساسات و عواطف مادرانه اند و شکل مردانه آن بیشتر حماسی و افتخارآمیز است. یکی از مصاحبه‌شوندگان منشأ گاگریو را این‌گونه بیان می‌کند:

«در قدیم وقتی گاوی می‌مرد گاوهای آبادی همه می‌اومدند و به اون سرو (شاخ) می‌زدند و صدای ناله درمی‌آوردن... بنظرم این می‌تونه یکی از دلایل رسم گاگریو باشه... من خودم با چشم خودم دیدم وقتی گامون مرد، گاوهای آبادی مون همه اومدند و بهش شاخ می‌زدن... کاشکی یکی بود از اون صحنه‌ها فیلم می‌گرفت... احتمال میدم سرو خونی زنها هم از سرو زدن گاوا گرفته شده... بنظرم انسان همه-چیز رو از حیوانات تقلید کرده» (مرد، ۴۵ ساله).

«اگر به گذشته برگردیم می‌بینیم که ایرانیان باستان، گاو را موجودی مقدس می‌دانستند، مثلاً داخل معماری‌های تخت جمشید آگه نگاه کنید تندیس‌های گاو رو می‌بینید، احتمال زیادی داره که مراسم گاگریو از گاو گرفته شده باشه» (مرد، ۲۸ ساله).

در گاگریوای زنانه و در مجلس سوگ، یک زن شاخص ایل و طایفه (یکی از زنان سرشناس و بی‌بی‌های ایل) بیتی ارتجالی در سوگ نوگذشته‌ای می‌سراید و زنان دیگر که با او در حلقه‌ای نشسته‌اند با بیت او همراهی کرده، دم می‌گیرند. سپس زنی دیگر بیت ارتجالی بعدی را می‌سراید و باز، زنان دیگر آن بیت را نیز هم‌خوانی می‌کنند. این موسیقی «پرامانند» غمگین و دلسوز و دل‌دوز، با حرکات دست‌ها و تن‌ها و بر سینه و ران زدن‌های دگرگون‌کننده، حتی تا ساعت‌ها، بدون لحظه‌ای

وقفه ادامه می‌یابد و تمام مدت، سرنا و دهل این اپرا را همراهی می‌کنند. گاگریوا گونه‌ها و نغمه‌های متفاوت و گسترده‌ای دارند و گاه نیز بی‌همراهی ساز و دهل انجام می‌شوند (فریدزاده، ۱۳۸۶: ۴۵). امروزه به دلیل گسترش رسانه‌ها و همچنین ممنوعیت صدای بانوان در محافل عمومی، اشکال متنوعی از اجراهای گاگریو توسط مردان را شاهد هستیم که اغلب با یک ساز همراهی می‌شوند. گاگریوا به لحاظ اجرایی، مقام و دستگاه ثابتی ندارند. فواصل به‌کاررفته در اجرای آن‌ها متناسب با ذائقه موسیقایی نواحی بختیاری نشین، رنگارنگ است. به همین دلیل ما با انبوهی از اجراهای گاگریو روبرو هستیم که علاوه بر لحن و لهجه، فواصل موسیقایی آن‌ها نیز متفاوت شنیده می‌شود. علت این امر پراکندگی گسترده بختیاری‌ها در محدوده بزرگی از رشته‌کوه‌های زاگرس و جلگه خوزستان است که در اثر همسایگی با اقوام لر، فارس، عرب و قشقایی، صورت‌های گوناگونی از سوگیانه‌های آوازی را تجربه کرده‌اند (اردلان، ۱۳۷۶). یکی از مصاحبه‌شوندگان در مورد مراسم گاگریو زنان این‌گونه بیان می‌کند:

«معمولاً تو مناطق ما رسم بود وقتی زن‌ها برای تسلیت گفتن به صاحب‌عزا وارد می‌شدند شروع به لیک و لاک (جیغ زدن) و زدن بر سر و سینه می‌کنند و بعد وارد مجلس عزا می‌شن و اقوام درجه یک موهای خود را می‌کنند و یقه خود را می‌درند و با ناخن صورت خود را می‌خراشند تا خون جاری شود و چند نفر از صاحبان عزا که شامل زنان (مادر، همسر، خواهر، دختر) به احترام به پا خاسته و به فریادهای پی‌درپی آن‌ها جواب می‌دهند و در پاسخ همدیگر می‌گویند ووی- ووی (VOY VOY)... البته اگر فامیل دور باشن فقط لیک و لاک (جیغ زدن) می‌کن... بعد در مراسم یکی از زنان بزرگ و خوش‌صدای تیره و طایفه شروع به خواندن سرو می‌کرده و بقیه زنان هم همراهی می‌کردند و شروع به شیون و زاری می‌کردند» (زن، ۳۳ ساله).

اگرچه گاگریو منشأ زنانه داشته اما به مرور زمان گاگریوا شکل مردانه به خود گرفته‌اند. گاگریوهای مردانه که توسط مردان «خواننده» خوانده می‌شوند، در مقایسه با غمانه‌خوانی زنانه عمومیت کمتری دارند و معمولاً در زمان کوتاه‌تر و محدودتری خوانده می‌شوند. خوانندگان مرد که در قبال خواندن گاگریوها وجه و پولی نیز به‌عنوان مزد دریافت می‌کنند، بیشتر در مراسم تشیع جنازه، سومین، هفتمین، چهلمین روز و سالگرد غمانه‌خوانی می‌کنند. گاگریو خوانی مردان در بختیاری از شیوه مداحی رایج در مناطق شهری الهام گرفته و گسترش پیدا کرده است و به یک

شغل و حرفه تبدیل شده است. مصاحبه‌شونده‌ای این تغییر و مردانه شدن گاگریو را این‌گونه روایت می‌کند:

«در طول تاریخ این زنان بودن که هنگام عزای بستگان شروع به مرثیه‌خوانی و گریستن می‌کردن و سابقه نداشته که مردان سروه‌خوانی کنند. اصلاً گاگریوخوانی مردانه در منطقه زمانی باب شد که مراسم عزاداری عاشورا و تکیه‌ها و دسته‌های عزاداری محرم در منطقه موم باب شد و مردان که عمدتاً مداح این مجالس بودند کم‌کم این شیوه عزاداری را در مورد رفتگان خودشان بکار بردند» (مرد ۴۱ ساله).

گاگریوخوانی مردان توسط خوانندگان محلی و معمولاً با موسیقی نیز همراه است. موسیقی عزا در بختیاری اصطلاحاً ساز «چپ» یا وارونه‌نوازی نامیده می‌شود که هماهنگ با سوگ سروده یا غمانه‌خوانی نواخته می‌شود. ساز چپ آهنگ حزن‌آور توشمال است که این بار دهل و سرنا (کرنا) مردم را به حزن و اندوه دعوت و تشویق می‌کند. در مجالس عزاداری خوانندگان اشعاری به گویش محلی می‌خوانند و حاضرین در مجلس صرفاً به نغمه و اشعار گوش می‌دهند، گریه می‌کنند و شرکت در خواندن نمی‌کنند.

گاگریوای مردانه درون‌مایه حماسی دارند و مردان خواننده‌ای که تخصصی‌تر از سایرین در این زمینه فعالیت می‌کنند برای برگزاری مراسم مختلف دعوت می‌شوند و سوگ را با محور گاگریو و سرو پیش می‌برند. مفاهیم گاگریو و سرو از این منظر، منحصراً آوازهای سوگ بهمئی و بختیاری را در بر می‌گیرد، و برانگیزاننده احساسات و عواطف شنوندگان بوده‌اند، به‌گونه‌ای که سبب مرور خاطرات غمگین و ناکامی‌های افراد می‌شود و عموماً حس نوستالژیک و حسرت افراد را تحریک می‌کنند. گاگریو و سرو معمولاً با توجه به خصوصیات فرد در گذشته و توسط زنان به شکل فی‌البداهه خوانده می‌شوند و معمولاً با تغییر نام و کلمات، شعر را به‌گونه‌ای متناسب با وضعیت در گذشته می‌خوانند. مضمون این ابیات شرح خوبی، مهر، میهمان‌نوازی، سوارکاری، تیراندازی، شجاعت و رشادت شخص در گذشته است. همچنین زنان در گذشته نیز به صفات پاکدامنی، میهمان‌نوازی، تلاش در خانه و مضامینی از این دست ستوده می‌شوند. در گاگریو وزن و قافیه معمولاً رعایت می‌شود. هرچند که گاهی یک مصرع نسبت به مصرع پیشین خود، یک یا چند هجا بیشتر یا کمتر دارد. اما معمولاً وزن و قافیه در این اشعار به‌خوبی رعایت می‌شود.

سوگ‌آوازاها و ترانه‌های در ارتباط با مرگ را در ایل بختیاری می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد؛

- (۱) سوگ‌آوازهای در ارتباط با مرگ‌های به دنبال عمر طبیعی افراد ایل، که این خود به تناسب سن منوفی و جنسیتش گوناگون است.
- (۲) سوگ‌آوازهای در ارتباط با مرگ‌های پیش‌آمده به دنبال بیماری‌ها، نبردها و جنگ‌ها، اتفاقات حین کوچ و از این قبیل که افراد ایل از پس عمر طبیعی نمیرند. هرچند اتفاقاتی که موجب مرگ آن‌ها می‌شود، خود اتفاقاتی در طبیعت زندگی ایلاتی آن‌هاست.
- در هر یک از این انواع سوگ‌آوازه‌ها، عناصر و کلماتی متناسب و مرتبط با اتفاق منجر به مرگ حضور دارند، نام محل مرگ متوفی، نام جنگ یا محل جنگ، حتی نام قاتل یا آلت قتاله (در مرگ‌های حین جنگ و نبرد) و هر عنصر مرتبط دیگری، به همراه دعاها و نفرین‌ها، ناله‌ها و آرزوها. به هر ترتیب این مراثی شرح کلمات، فضائل، رشادتها و دلآوری‌های عزیزان و از دست رفتگان است و در جهت پاسداشت مقام و منزلت متوفی و تسلی بازماندگان سروده می‌شود.

«قدیم معمولاً رسم عزاداری اینطوری بود که فامیلای مرده اسب کتل^۱ رو یال و دمش را می‌زدند... اگه تفنگچی بود تفنگش رو وارونه از اسب آویزون می‌کردن... و یه مافه‌گه^۲ براش درست می‌کردند و اسب رو دورش گردش می‌دان بعد مردان بر سر خودشون می‌زدند و گریه و زاری می‌کردن بعد اهالی اطراف هم جهت تسلیت بهشون ملحق می‌شدند... این مراسم برای آدمای بزرگ اجرا می‌شد... شیر سنگی برای زن‌ها و مردها هم فرق داشت... اگر مرده زن بزرگی بود نقش‌هایی که در شیر سنگی بکار می‌رفت فرق می‌کرد مثلاً شانه و آینه در اون حکاکی می‌کردند اگر مرد بزرگی بود عکس شمشیر، خنجر و گرز رو حکاکی می‌کردند» (مرد، ۴۵ ساله).

^۱ در گذشته یکی از آیین‌های نمایش سوگواری در بختیاری «کتل» (kotal) بود که موی دم و یال اسب را به نشانه عزا بریده و بر آن اسب پارچه سیاه کشیده و بر پیشانی آن دستمال سیاه گره داده و آئینه‌ای بر سر آن می‌بستند، سلاح میت را نیز واژگون به اسب آویزان می‌نمودند و سپس یک نفر میانسال آشنا حول محوری برخلاف عقربه‌های ساعت با آهنگ چپی چرخانده می‌شده گاه اسب کتل شده را حول محور دیگری چرخ می‌داده‌اند که به آن مافه‌گه (mafega) می‌گفته‌اند (کیانی، ۱۳۷۹: ۳۷).

^۲ مافه‌گه واژه‌ای دو جزئی از «مافه» و «گه» یعنی مدفن‌گاه، اما هیچ پیکری در مافه‌گه به خاک سپرده نمی‌شود. در اصل مافه‌گه یادمانی است در یک مکان که قبر فرد نیست و اگر قبر شخص در قشلاق باشد، این یادمان در ییلاق بنا می‌شود (غفاری، ۱۳۸۸: ۲۳). مافه‌گه سکوی مکعبی شکل است که حدوداً ۱/۵ متر ارتفاع و کمتر از ۲ متر عرض دارد. گاهی مجسمه‌ای از چوب درست می‌کردند و لباس درگذشته را بر تن او می‌کردند و در جلو مافه‌گه قرار می‌دادند تا فضای غم‌انگیزتری ایجاد گردد.

آنچه برای بختیاری‌ها و بهمنی‌ها اهمیت دارد، زندگی است. آنان متوفی‌های خود را ستایش می‌کنند و زنده می‌انگارند و روح‌شان را شاهد مراسم ترحیم می‌دانند. با پیکر و سپس یاد آن‌ها چنان برخورد می‌کنند که گویی هنوز زنده‌اند، حاضرند و نفس می‌کشند.

عنوانی چون ساز وارونه (چیپی) برای ساز عزا، نمونه‌ای از این برخورد است. مردمان این دو ایل در سوگ هر مرده‌ای با توجه به موقعیت اجتماعی، جنسیت، سن و سال، حرفه و ویژگی‌های اخلاقی و علت مرگش، سوگ‌آوازه‌های ویژه‌ای دارند. نیز برای برگزاری مراسم در زمان‌های مختلف (هفته، چهلم، سالگرد و ...) سوگ‌آوازه‌شان متناسب است. آنچه شاید بیش از همه این انواع سوگینه‌ها (سوگ‌آوازه‌ها) جلب نظر کند، اشعاری است که از زبان خود متوفی سروده شده است (غفاری، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۷۱). اشعاری که در آن‌ها مرده، مرگ خویش را به اطلاع دیگران می‌رساند و از برادرانش می‌خواهد بر سر گورش بیایند یا فرزندان کوچکش را بزرگ کنند و ... نمونه‌ای از این ادبیات (از زبان متوفی) را به گویش بختیاری و بهمنی به ترتیب به شرح ذیل می‌باشد:

«لاشمه یواش یواش برین لنگار و لنگار تا بیان وم برسن گویل غمخوار»

«جسممه یواش یواش بورین سر قبر تا بیان وم برسن عزیزل غم خر»

ترجمه فارسی: «جنازه‌ام را لنگ‌لنگان (آرام و خرامان) حرکت دهید تا برادران غمگسار بیابند و برای تدفین من حاضر شوند».

«نرمة نرمة بزین کلند و گورم تا بیان وم برسن گویل دورم»

«نرمة نرمة بزین کلند به گورم تا بیان وم برسن گوول خوبم»

ترجمه فارسی: آرام و آهسته با کلنگ قبرم را بکنید. برای کندن قبرم عجله نکنید تا برادرانم که از راه دور می‌آیند برای شرکت در تشییع جنازه حاضر شوند (همان: ۱۷۲).

این اشعار تصویر همبستگی و همیاری ایل را در غم از دست‌رفتگان می‌رساند، نوع و سبک موسیقی‌های مذهبی و آیینی ایران باستان را نیز تداعی می‌کند. در توالی خواندن این اشعار نوازندگان محلی با ساز پرسوز و گداز سوگینه خوانان را همراهی می‌کنند. سور و سوگ دو پدیده و واقعیت مهم در زندگی اجتماعی بشر است که خاستگاه و مبنای عادات، رسوم، باورها و آیین‌های فراوانی شده‌اند. این رسوم و سنن که با مراحل گذر زندگی اجتماعی در پیوند می‌باشند، در بافت‌ها و ساختارهای سنتی پررنگ‌تر، طولانی‌تر و مفصل‌تر برگزار می‌شوند.

تغییرات و دگرگونی‌های موسیقی آیینی و کم‌اهمیت شدن گاگریو و سرو

موسیقی بختیاری و بهمی، همچون موسیقی دیگر نواحی ایران، موسیقی آیینی است؛ این موسیقی بازتابی از شیوه زیست و امرار معاش و بقاست، داستان چگونه ماندن است در شب‌های بارانی کوچ و به هنگام عبور از دره‌ها و کوه‌ها. موسیقی این دو ایل، سرشار است از امید وصال به دشت و گرمسیر، جایی که آرزوها به آنجا بسته شده است. این موسیقی صدای زندگی و مرگ را درهم آمیخته است. همانطور که لک (۱۳۸۴) می‌گوید: برای هر یک از آداب و فعالیت‌های زندگی، از سور و مرگ، تولد و نیایش گرفته تا کوچ و اسکان، کاشت و برداشت و حتی دوشیدن و شرطی ساختن حیوانات، لحن و نغمه‌ای وجود دارد که همین امر، اساس تقسیم‌بندی موسیقی مقامی را نیز تشکیل می‌دهد. موسیقی با فرهنگ و سبک زندگی ایلات بهمی و بختیاری‌ها گره خورده است و متن اشعار مورد استفاده در موسیقی شادی یا سوگواری آن‌ها همه ریشه در این سبک زندگی دارند. در واقع متون مورد استفاده تداعی‌کننده رسوم، باورها، آئین و شعور ایل اند. آن‌ها برای هر پدیده‌ای موسیقی ویژه دارند، از دوشیدن گوسفند و گاو گرفته تا کار دشوار و طاقت فرسای درودگری و جنگ‌آوری‌ها و جانفشانی‌ها و دلاوری‌های پسران و دختران‌شان. از اعصار گذشته در میان ایلات بهمی و بختیاری‌های ساکن در شمال و شرق خوزستان، سور و سوگ جایگاه ویژه‌ای داشت. سوگ و عزاداری مهمترین، عینی‌ترین و بیرونی‌ترین رسم و سنت در میان ایلات بهمی و بختیاری‌ها قلمداد می‌شد. تجلیل و نکوداشت مقام درگذشتگان در میان افراد این دو ایل بسیار حائز اهمیت و مورد توجه است. در این راستا برای تأمین این غرض و امر مهم رسوم و آیین‌های گوناگونی در بین آنان متداول شده است. یکی از این رسوم و سنت‌ها «گاگریوخوانی» «سروخوانی و شروه» در مراسم عزاداری و سوگواری است. البته در برخی مناطق سرو منحصر به جشن‌ها و همراه با روزهای شاد زندگیست درحالی‌که شروه عموماً آوازی است حزن‌انگیز و سوزناک که در زمان مرگ و یا کشته شدن و ازدست‌دادن عزیزان توسط زنان بر نعش مرده خوانده می‌شود و در ضمن آن صفات و ویژگی‌های فرد فوت‌شده با اندکی غلو بازگو می‌شود. سوگواری و گریستن، گاگریو و شروه، سیاه پوشیدن و پل بریدن، دور هم نشستن و مرور خاطرات متوفی در میان بازماندگان نشان از نهادمندی امر سوگ در میان اقوام لر دارد. در میان عشایر لر بعد از اعلام خبر فوت (که معمولاً با شیون زنان فامیل و بستگان همراه است) همه‌ی کسانی که دارای همبستگی با آن خانواده هستند در لحظات ابتدایی حضور پیدا می‌کنند. زنان حاضر در مجلس عزاداری گره موهایشان را باز می‌کنند و با دستان خویش به سر می‌زنند. این حرکت نمادین با حضور مرتب سایر زنان تیره‌ها و یا طوایف متحد در

شکلی گسترده بازتولید می‌شود، و افراد فراخوانده شده‌ی بانگ و شیون صاحب‌عزا، لحظه‌ای صاحب‌عزا را رها نمی‌کنند. حضور افراد بر مبنای سلسله‌مراتب قرابت و خویشاوندی نهادینه شده است. خانواده، تیره و طایفه هر کدام سوگشان عمق خاصی دارد. متولیان برگزاری مراسم نیز عموماً افراد همان تیره‌اند. سوگ در چند مسیر پیگیری می‌شود. هم باید گریست و هم باید خبر فوت را عمومی کرد. روستاها، سیاه‌چادرها و محلاتی از شهر که پراکنش افراد تیره عزادار در آنجا بیشتر است در اولویت‌اند. به‌عنوان مثال وقتی فردی از میان تیره زندی اورک از میان برود اولویت اطلاع‌رسانی شامل همه روستاها و محلاتی در دهنز است که افراد این تیره در آن ساکن‌اند و پس از آن بر مبنای اهمیت خویشاوندی و دایره همسرگزینی، کسانی در اولویت اطلاع‌رسانی قرار دارند که پیوندهای قوی‌تری دارند. اگر پراکنش اسکان جمعیت تیره و یا طایفه وسیع‌تر باشد گروه‌هایی برای اطلاع‌رسانی رهسپار آن مناطق می‌شوند. وقتی کسی از میان کمایی‌های ساکن در باصدی رامهرمز از دنیا برود، باید خبر را به دیشموک، باغملک و شهرهای همجواری رساند که افراد آن طایفه در آنجا ساکن‌اند. پس از اعلام خبر و عمومیت یافتن آن، مردان چوقا (لباس اصلی مردان بختیاری) را از تن بیرون می‌آورند و لباس سیاه می‌پوشند. در مراسم خاکسپاری پیام‌هایی از مناطق دور و نزدیک نیز قرائت می‌شود، این بخشی از فرایند تسکین است. پس از دفن مرده‌های ایل در فاصله چندمتری مزار متوفی، کمی عقب‌تر می‌ایستند و زن‌های ایل به دور گور (قبر) حلقه می‌زنند، گریه سر می‌دهند و همراه با مرثیه که گاگریو گفته می‌شود به شرح حال مرده می‌پردازند. گریستن زنان ایل رنگ اسطوره‌ای و حماسی نیز می‌یابد. مرز مرگ و زندگی با صدای شیون و ناله برداشته می‌شود. همه‌ی متوفاهای درگذشته فامیل که زمان زیادی از مرگشان نگذشته و یا مرگ نابهنگام و دردناک داشته‌اند نیز یاد می‌شوند. در این میان این ایل است که یاد می‌شود، خاستگاه مشترک و رسومات نهادینه‌شده ایل است که در مقام سوگ به یاد آورده می‌شوند. بانگ تفنگ‌ها نیز به آسمان برمی‌خیزد، گویا رفتگان به خاک خوابیده و آرام‌گرفته تا همیشه جای‌شان خالی است. در این هنگام توشمال‌ها (تشمال‌ها) آهنگ غم‌انگیزی که به چپی معروف است می‌نوازند. مردم ایل تیره به تیره، طایفه به طایفه برای دلداری و قرائت فاتحه می‌آیند و در این مراسم اوزی، یوزی و یا سرباره می‌دهند (سرباره یا یوزی پول یا مالی است که اغلب افراد به‌منظور کاهش هزینه‌های صاحب مراسم عزا می‌پردازند. میزان مبلغ بر مبنای مراسم پیشین و یا اهمیت نقش متوفی و خانواده اوست). مهم‌ترین کارکرد سرباره این است که افراد ایل با تأمین بخش قابل‌توجهی از هزینه‌های برگزاری مراسم عزاداری مانع از افزایش آلام و زحمات خانواده متوفی شوند. مراسم عزاداری سنتی در میان

عشایر و افراد لر و بختیاری اگرچه در زمینه‌ها و مناطق جغرافیایی مختلف ممکن است اندکی تفاوت پیدا کند اما در اثر این تغییرات، ماهیت آن در هیچ منطقه‌ای دگرگون نمی‌شود. در مناطق مختلف وقتی که افراد یک تیره یا طایفه دچار مصیبتی می‌شدند شاهد همکاری افراد سایر ایلات و طوایف همجوار نیز بوده‌ایم. چنین همکاری زمینه‌ساز پیوند و اتحادها و در نهایت همزیستی مسالمت‌آمیز افراد ایلات مختلف در گذر زمان می‌شد. نمونه‌هایی از این همکاری را می‌توان میان ملا فرج‌اله رحمانی کلانتر ممبینی‌های میداود و محمدعلی خان خلیلی و فرزندش خلیل خان با ایلات همجوار در منطقه جانکی و سیدون و لیکک مشاهده کرد. همچنین ییلاق مشترک برخی از تیره‌ها در گذر زمان پیوند میان آنان را افزون می‌کرد و سبب برقراری پیوند خویشاوندی و حضور در مراسمات سوگواری می‌گردید. برقراری پیوند میان طایفه حاجی‌زاده و غریبی‌ها در ارتفاعات شیوند و مانگشت نمونه‌ای از مورد مذکور است.

تغییرات اجتماعی و اقتصادی طی دهه‌های اخیر سبک زندگی افراد این دو ایل در منطقه مورد بررسی را متأثر ساخته است. دگرگونی در شیوه معیشت و کسب‌وکار، تنوع در رژیم غذایی و تغییرات در نحوه پوشش و لباس نیز به‌عنوان ابعاد دیگری از این هویت مدرن به‌وضوح در این مناطق مشاهده می‌شوند. همچنین به‌موازات دگرگونی در ابعاد مختلف فرهنگ و شکل‌گیری هویت مدرن، تغییرات قابل‌توجهی در موسیقی بختیاری روی داده است. تغییرات نسلی سبب شده بسیاری از جوانان متأثر از سبک زندگی مدرن علایق نوینی پیدا کنند و پیوندشان با مظاهر سبک زندگی سنتی کاهش یابد. گاگریو و سروه نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و دیگر همچون گذشته رونق و اهمیت ندارند. دهه‌های گذشته، در روستاهای ایذه مراسم سوگواری بعد از تشییع متوفی تا چند روز ادامه داشت و افراد خویشاوند و سایر کسانی که دادوستد عاطفی با آن خانواده داشته‌اند پیوسته به محل زندگی آن‌ها رفت‌وآمد می‌کردند. با هر بار نشست افراد دور یکدیگر گاگریو و سروه مردانه و زنانه برپا می‌شد و علاوه بر یادکردن متوفی، نام ایر درگذشتگان جمع حاضر نیز مرور می‌شد و افتخارات و رشادت‌های او ذکر می‌گردید. اینک اما مراسم سوگواری در نهایت اختصار برگزار می‌شوند و بعد از تشییع متوفی تمام مراسم پیش از چهل‌م در یک وعده گردهمایی خلاصه می‌شود. گاگریو و سروه که پیش از این در تمام مدت در خانه محل سکونت متوفی و بر سر مزار او برگزار می‌شد نیز دیگر به شکل گذشته برگزار نمی‌گردد. در باغملک نیز تغییرات فرهنگی در برگزاری مناسک عزاداری دستخوش تغییرات جدی شده است. در بسیاری از مناطق روستایی و شهری باغملک تا دهه پیش به هنگام سوگواری و بر مزار متوفی مراسم «پل‌برون» همراه با گاگریو سروه و

حین آن متداول بوده است. «پل‌برون» یکی از رفتارهای آیینی مرتبط با مو در هنگام سوگواری است. «پل» در زبان لرّی به موی بلندی گفته می‌شود که بیشتر در پشت سر قرار گرفته و تا کمر آویزان شده باشد. برای یافتن معنای بریدن موی در سوگواری نیاز به یافته‌های انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و اسطوره‌ها و تحلیل آن‌ها از طریق رویکردهای علمی اسطوره‌شناختی است که از دوران پارینه‌سنگی به این سو، از باور به ایزدبانوی بزرگ در فرهنگ جوامع نشانه‌های بسیار دیده می‌شود. در همین فرهنگ‌ها، نقش مو در مراسم خاک‌سپاری و سوگواری و نسبت آن با ایزدبانوی مادر را به انحاء گوناگون می‌توان سراغ گرفت. آیین‌ها و اسطوره‌های باستان نیز شواهد باستان‌شناسی در رابطه تصویر این ایزدبانو با آیین سوگواری و پیوند با جهان دیگر را نشان می‌دهند. این ایزدبانو، که حامی مردگان تصور می‌شد، سرچشمه مرگ و زندگی تلقی می‌گردد. زنان در مراسم سوگواری موی خویش را، که آن نیز نمادی از باران بود، می‌بریدند و از همین جاست که آیین بریدن مو در سوگواری مرسوم شده است (مختاری، ۱۳۸۷). در فرهنگ لری پل‌برون که همراه با خستن روی و کندن موی که طی مراسم خاصی برگزار می‌شد برای راحتی با قیچی و برمزار متوفی گیسوان را که همان پل است می‌بریدند. سپس توسط یکی از زنان سردیاری و مسن‌تر این گیسوها از مزار برچیده می‌شد و طی مراسمی توسط چند زن و دختر جوان که شاهد برگزاری به اصطلاح «نشونه بهسن» بوده‌اند همان نشانه‌گذاری یا علامت‌گذاری است. گاه رنگ و گونه و جنس مو نشان از صاحب گیسو داشت که کار «نشونه بهسن» یا نشان‌اندازی را آسان‌تر می‌کرد. این پل‌ها سپس در نزدیکترین فرصت تحویل صاحب گیسو می‌شد. برخی آن را تا سال‌ها به نشان از وفاداری نسبت به عزیز از دست رفته نگاهداری می‌کردند، به‌گونه‌ای که گاه برخی در زمان فوت، موهای بریده‌شان را با خود به گور می‌بردند. برخی نیز پیش از یک شادیانه نزدیکان این پل‌ها را سر به نیست می‌کردند. قهرمانان این تراژدی، همان پل بریده‌هایی‌اند که بیشتر همسران مردان متوفی بودند که از این رهگذر، گویی تمامی آیین سوگواری در سیمای بیوه متوفی جلوه‌گر می‌شد که باید رنج عزلت و تنهایی را متحمل شود که در واقع نوعی مرگ اجتماعی است. در پایان این دوره عزلت، پیوند او با خویشاوندان شوهر مرده‌اش گسسته و پایان یافته تلقی می‌شود و او به جهان زندگان باز می‌گردد، مویش را رشد می‌دهد و از آن پس، مجاز به ازدواج مجدد است (ره‌دار، ۱۳۹۰).

مالینوفسکی در گزارش‌های مردمنگاران خود «تراشیدن کامل موی سر» را ویژگی اصلی عزاداری مردم جزایر تروبریان می‌داند: «این کار به نظر او با معادله‌ای منطقی اما ناخودآگاه همسویی دارد: عزیزی را از دست دادن مساوی عقیم شدن، مساوی ستردن موی سر. مرگ عزیز یا خویشاوند

برای ذهن ناخودآگاه معادل عقیم شدن است و چنین باوری در رسم جزیره نشینان تروبریانند از طریق تراشیدن موی شخص داغ دیده نمایش داده می‌شود. از نظر او به رغم واکنش عاطفی سوگواران در اجرای این رسم، الگوی رفتاری در این آیین سوگواری برخاسته از عواطف و احساسات عزاداران نیست بلکه پیروی آنان از عرف و آیینی جمعی است (ره‌دار، ۱۳۸۷).

پل برون دیگر به شکل سابق برگزار نمی‌گردد و شدت عزاداری‌ها حتی در مرگ جوانان که با داغ‌داری بیشتری همراه است نیز کمتر زنی را متقاعد به انجام این کار می‌کند. بیشتر ساکنان روستاهای رامهرمز به سبب تنوع قومیتی و همزیستی با بومیان، همچنین قرار گرفتن در کنار جاده ارتباطی شتاب فاصله گرفتن از آیین سوگواری سنتی بیشتر بوده است. به هنگام برگزاری مراسم عزاداری، در این منطقه خواننده مرد برای دقایقی و صرفاً به هنگام تدفین حضور می‌یابد و پس از آن دیگر خبری از گاگاریو و سروه نیست.

«در گذشته زن‌ها وقتی مرد بزرگی فوت می‌کرد پل‌هاشون (موها) رو می‌کندند... البته برای هر مرده‌ای اینطوری نمی‌کردند فقط برای مردهایی که بزرگ بودند مثلاً طرف به تفنگچی بود یا به جوان قدرتمندی بود... همونطور که برای همشون شیر سنگی نمی‌ساختند برای همه مراسم پل برون اجرا نمی‌شد» (مرد، ۴۵ ساله).

بحث و نتیجه‌گیری

منطقه مورد بررسی شامل شهرستان‌های رامهرمز، ایذه و باغملک از اواخر دوره قاجار تغییرات فراوانی را تجربه کرده‌اند اگرچه در دوره قاجار اقداماتی برای محدود و مطیع کردن طوایف مختلف لر انجام شد ولی سازمان یافته‌ترین مداخلات بیرونی در دوره پهلوی اول انجام شد. دو ایل بختیاری و بهمنی و سایر گروه‌های قومی لر ساکن در زاگرس جنوب غربی مانند سایر ایلات ایران، در دوره پهلوی اول روزهای پرتنش را تجربه کرده‌اند. رضاخان با اقتباس از فرهنگ غرب و تحت تأثیر آتاتورک سعی در جایگزینی وفاداری ایلات و عشایر به خان و کلانتر را با دولت مرکزی و پایتخت داشت. به همین بهانه به سرکوب خونین عشایر در دهه اول و دوم قرن چهارده شمس‌ی پرداخت. این مداخله بیرونی سرآغازی برای فروپاشی و استحاله سازمان اجتماع روستایی و عشایری ایران بود. دولت، جامعه عشایری و نظام ایلی را یکی از موانع شکل‌گیری جامعه و دولت مدرن در ایران دانسته است (اکبری، ۱۳۵۷؛ فشاهی، ۱۳۵۸؛ اشرف، ۱۳۵۹ و ورداسبی، ۱۳۵۵).

می‌توان گفت که همزمان با نفوذ مدرنیته و تشکیل دولت متمرکز مدرن در ایران جامعه عشایری و روستایی نیز یکی از جدی‌ترین مراحل تحول و دگرگونی خود را آغاز کرد که برای دهه‌های پس از آن تعیین‌کننده بوده است. ایلات و عشایر لر و بختیاری ساکن در شمال و شرق

خوزستان طی قرون متمادی بر اساس شیوه زندگی کوچ نشینی و چادرنشینی خود، هر ساله میان مناطق سردسیری و گرمسیری ایل خود در حرکت بودند و به صورت خانه به دوش زندگی سیال و پرجنب وجوشی داشتند. آنان به طور مکرر و همیشگی در حرکت بودند و از بیلاق به قشلاق و بالعکس نقل مکان می‌کردند. بخش مهمی از سوگ سروده‌های گاگریو و سرو در همین فرایند کوچ و جابجایی و در پیوند نزدیک با مظاهر طبیعت بازتولید می‌شد که با از بین رفتن ساختار سنتی کوچ، تداوم تقویت و غنای محتوای ادبی این سوگ سروده‌ها نیز با تردید جدی مواجه شدند.

تغییرات سبک عزاداری در دهه‌های اخیر بخشی از روند کلی تغییر سبک زندگی در میان ایلات بختیاری و بهمئی بوده‌اند. روندی که در میان عشایر کوچ رو و روستاییان ساکن در مناطق مختلف ایران به وقوع پیوسته و به دگرگونی مضامین، محتوا و سیمای زندگی آنان انجامیده است. اگرچه یافتن نقطه آغاز دگرگونی‌های فرهنگی تقریباً ناممکن است اما می‌توان نقطه عطف‌های مؤثر را شناسایی و طرح کرد و از همین منظر می‌توان گفت پراکندگی اجتماعات روستایی و عشایری ایلات بختیاری و بهمئی و همچنین استقرار در مناطق دور از دسترس تا پیش از ورود جدی دولت به زندگی آنان مانع جدی بر سر راه تجربه تغییرات عمیق بوده‌اند. همانطور که طالب (۱۳۸۲) می‌گوید: جامعه عشایری و روستایی ایران، علیرغم تغییرات و دگرگونی‌های بسیاری که در طول قرن‌های متمادی به خود دیده است، شیوه تولید، معیشت و زندگی آن تا قبل از رویارویی ایران با مظاهر تمدن جدید غرب و وقوع انقلاب مشروطه، تغییرات اساسی و بنیادین در ساختارهای خود را شاهد نبوده است. در میان عشایر بختیاری و بهمئی در دهه‌های اخیر، در اثر رفع موانع مذکور و گسترش ارتباطات و پیوستن این دو ایل به جوامع شهری پیرامون، گستره و روند تغییرات شدت یافته و در نتیجه شاهد وقوع تحولاتی اساسی در سبک زندگی آنان هستیم.

پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه حاکی از آنند که تغییراتی مهم در آداب و رسوم، عقاید، ارزش‌ها، ایده آل‌ها، هنجارها، هنجارپذیری و هنجارسازی عشایر پدید آمده است؛ الگوی مصرف در عرصه‌های مختلف از جمله وسایل خانگی، تزئینات منزل، خوراک، پوشاک و ... تغییر یافته است و این تغییرات از چنان شدت و گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند که برخی از پژوهشگران برای توصیف آن‌ها از مفاهیمی چون «روستائیان شهری» و «دهکده‌های شهری» استفاده می‌کنند (فاضلی، ۱۳۸۶: ۷۱). دامنه تغییرات در حوزه‌های مذکور چنان وسیع و فراگیر بوده که علاوه بر تغییرات ظاهری مانند پوشش و خوراک، لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی مانند سبک عزاداری و مضامین و محتوای سوگ سروده‌ها نیز متأثر شده‌اند. سوگ سروده‌های این دو ایل بیشتر در قالب گاگریو و سرو و سرود در نواحی مختلف جغرافیایی محل استقرار این ایلات متداول بوده‌اند.

گاگریو مبتنی بر سوگنامه‌هایی بوده‌اند که در آن‌ها پاسداشت یاد و خاطره متوفی کوشیده می‌شد و علاوه بر آن شجاعت‌ها، دلاورمردی‌ها، حماسه‌ها و اقدامات خارق‌العاده تیره و طایفه نیز در آن لحاظ می‌شود. اهمیت ذکر دقیق این موارد نشان می‌دهد که پیوند خویشاوندی افراد حاضر در

مجلسی که سوگنامه خوانده می‌شود نیز مورد توجه گاگریوخوان است و او می‌خواهد در این فرصت نوعی همبستگی اجتماعی ایل را در سطوح مختلف به خانواده متوفی نشان دهد و می‌توان آن را به مثابه حمایت اجتماعی تلقی کرد. گاگریوا ضمن ایجاد احساس پیوند میان افراد خویشاوند درون واحد گروهی تیره یا طایفه و حتی تا سطح ایل، نقش مهمی در بازتولید همبستگی اجتماعی داشته‌اند. کمرنگ شدن پیوندهای خویشاوندی و کاهش صله رحم میان افراد خویشاوند و دیگر تغییرات سبک زندگی تأثیر خود را بر برگزاری مراسم شادی و عزای دو ایل مورد نظر نیز گذاشته است. علاوه بر این موارد، فرزندان نسل‌های متأخر دیگر آن خاطرات مشترک نسل‌های پیشین به سبب تجربه درک منابع هویت‌ساز متنوع را ندارند و نمی‌توانند پیوند مناسبی جهت برقراری ارتباط با محتوای گاگریو و سرو محلی برقرار کنند.

منابع

- ابراهیمی، سعید. (۱۳۹۳). *رویکرد مردم‌شناختی به موسیقی آئینی بختیاری: مطالعه موردی منطقه کوه‌رنگ استان چهارمحال و بختیاری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده صنایع دستی.
- ایمان، محمدتقی. (۱۳۸۸). *مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- اردلان، حمیدرضا. (۱۳۷۶). *سوغ در آوازهای بختیاری*، آلبوم موسیقی بختیاری به همراه دفترچه، انجمن موسیقی ایران.
- بهمن‌بیگی، محمد. (۱۳۷۴). *اگر قره‌قاج نبود*. انتشارات باغ آیین.
- بیتس، دانیل و پلاگ، فرد. (۱۳۸۷). *انسان‌شناسی فرهنگی*. مترجم محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- دلپذیر، زهرا. (۱۳۸۹). آیین‌های سوگ در شاهنامه: گفتگو با استاد محمدرضا فرزین. روزنامه قدس شنبه ۹ بهمن. تهران.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۸۷). *گرد شهر با چراغ*؛ در مبانی انسان‌شناسی، انتشارات عطار، چاپ چهاردهم.
- شبان‌پیشه، فاطمه. (۱۳۹۴). *مطالعه تغییرات فرهنگی در عشایر اسکان‌یافته ایل قشقایی (نمونه موردی؛ شهرستان فیروزآباد)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد پردیس علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه یزد.
- شهریاری. (۱۳۹۶). *موسیقی شمال شرق خوزستان ایده، از منظر گونه‌شناسی و فرهنگ موسیقایی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته اتنوموزیکولوژی دانشکده پردیس بین‌المللی فارابی.
- غفاری، عیسی. (۱۳۸۸). *موسیقی سوگ در ایل بختیاری*. تهران: انتشارات چنگ.
- فریدزاده، عبدالرضا. (۱۳۸۶). عناصر و وجود نمایشی در موسیقی: قوم لر و آیین‌هایش. فصلنامه هنر و معماری، ش ۶۷ و ۶۸.

کیانی هفت لنگ، کیانوش. (۱۳۳۹). *ایلات بختیاری و لرستان*، مجموعه مقالات نخستین همایش هنر و فرهنگ عشایر ایران، تهران: انتشارات متن.

کیانی، ایوب. (۱۳۷۹). *سوگواری در بختیاری*. اهواز: انتشارات نور معرفت.

گال، مردیت دامین؛ بورگ، والتر و گال، جویس. (۲۰۰۳). *روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی*. ترجمه احمدرضا نصر و همکاران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی و سمت.

معمدیان، دهکردی. (۱۳۸۹). *بررسی موسیقی شادمانه و مراسم عروسی در ایلات بختیاری؛ نوازندگی ساز کمانچه در آواز دشتی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر تهران، دانشکده موسیقی.

هادی شهینی، نسیم. (۱۳۹۴). *بررسی و تحلیل ساختاری و درون مایه‌ای سوگ سروده‌های بختیاری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

Mertens, D.M. (2005). *Research and evaluation in education and psychology: Integrating diversity with quantitative, qualitative, and mixed methods* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.

Cultural anthropology of mourning among the people living in the South Zagros, studied in Ramhormoz, Izeh and Baghmalek counties

Sajjad Bahmani ^{1*}, Zulfiqar Ahmadi avendi ²

Abstract

Whether we accept the idea of evolution or relate it to the realm of raw human imagination, human life is going through stages. This means that the unstoppable change of human social life. Cultural changes, due to their gradual nature, become apparent over several generations. Cultural attitudes, attitudes, beliefs, and practices can be changed in relation to lifestyle changes. Especially in a society where the change from a traditional lifestyle to a modern lifestyle has become an all-encompassing social process. Among the people and residents of the South Zagros region and in the cities of Izeh, Baghmalek and Ramhormoz, due to the expansion of modern identity and lifestyle changes, many of the rituals related to the traditional way of life have faded or disappeared and replaced by new elements. Related to the new era has been established. One of the most important areas that can be seen and observed as a symbol of change is the "ritual of mourning and Gagerive". In the present study, which has been done by ethnographic method, the most important changes that have occurred in this field have been investigated. Data collection techniques in this study are participatory observation and interview. The findings show that mourning in the form of Gagerive and Sad anthem does not have the previous function among the people of these two tribes and its importance has decreased through generational transition. Mourning no longer plays a role in its dual function of making distinctions / creating solidarity through glorious ceremonies and reciting the names of the tribes, the deceased and the survivors. And cannot increase social solidarity through internal coercion and compensation mechanism. Thus, mourning is in the form of Gagerive and media, which can not bear the burden of reproducing social life as in the past.

Key words: mourning, gagerive, mourning, Bahmaei, Bakhtiari.

1 . PhD in Sociology, Department of Sociology, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran.

(sajadbahmaee@gmail.com)

2 . PhD student in Sociology, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran

(zahmadiavendi@gmail.com)